بررسی معنایی و دسته‌بندی حروف اضافهٔ زبان فارسی برپایهٔ نظریهٔ لیبر

پاکزاد یوسفیان[۱]، گیتی تاکی[۲]، ابراهیم مرادی[۳*]

۱. استادیار زبان انگلیسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران
۲. استادیار زبان انگلیسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران
۳. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران

دریافت: ۹٤/۲/۱۰ پذیرش: ۹٤/٦/۱٦

دوماهنامهٔ جستارهای زبانی
د٦، ش٦، ویژه‌نامهٔ زمستان ۱۳۹٤، صص ۲۹۹-۳۲۱

چکیده

لیبر[۱] (2004 & 2009) نظریه‌ای تجزیه‌مدار با هفت مؤلفهٔ معنایی و یک اصل به نام اصل هم‌نمایگی ارائه کرده است. در این نظریه هر عنصر زبانی یک اسکلت معنایی و یک بدنهٔ معنایی دارد. اسکلت از یک یا چند مؤلّفهٔ معنایی و یک یا چند موضوع ساخته می‌شود. بدنهٔ معنایی دو لایه دارد: ۱. لایه‌ای که مانند اسکلت از یک گویشور به گویشوری دیگر نسبتاً ثبات دارد و می‌توان آن را نشان داد؛ ۲. لایه‌ای که اطلاعاتِ کلی و دانش فرهنگ‌نامه‌ای دارد و بسیار روان است. اصل هم‌نمایه‌سازی، موضوع‌های دو یا چند عنصر واژگانی را با یکدیگر هم‌نمایه می‌کند و عنصری دیگر می‌سازد که به یک مدلول واحد دلالت می‌کند.

این نوشتار ویژگی‌های معنایی حروف اضافهٔ زبان فارسی را برپایهٔ مؤلفه‌های معنایی بررسی و سپس دسته‌بندی می‌کند. دستاورد این نوشتار این است که حروف اضافه نیز مانند سایر اقسام کلام، نقش معنایی دارند و در نتیجه اسکلت و بدنهٔ معنایی آنان ضعیف است. همچنین می‌توان بر پایهٔ نقش معنایی، آن‌ها را دسته‌بندی کرد.

کلیدواژه‌ها: اسکلت معنایی، بدنهٔ معنایی، مؤلفهٔ معنایی، حرف اضافه، اصل هم‌نمایگی.

* نویسندهٔ مسئول مقاله: E-mail:ebmorady@yahoo.com

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۱. مقدمه

اگرچه زبان‌شناسان و دستورنویسان دربارهٔ تعریف و ماهیت دقیق حروف اضافه با یکدیگر هم‌عقیده نیستند و ازسویی همهٔ زبان‌ها حرف اضافه ندارند؛ این عنصر زبانی یکی از اقسام کلام است که از نخستین مراحل پژوهش‌های زبانی توجه اندیشمندان را به خود جذب کرده است.

سرآغازِ این بحث به گذشته‌ای دور بازمی‌گردد؛ بدین‌ترتیب که پس از تجزیهٔ جمله به دو بخش اسمی و فعلی توسط افلاطون، ارسطو طبقهٔ سیندسموی[۲] را بدان افزود که بعداً به نام‌های حروف ربط (و احتمالاً حروف اضافه) و حروف تعریف و ضمایر بازخوانده شدند (روبینز، ۱۳۸۱: ٦٨–٦٩). رواقیون طبقهٔ ارسطوییِ سیندسموی را به دو دسته تقسیم کردند؛ یکی آن طبقه که اعضای آن تصریف می‌شدند و دیگری آن طبقه که اعضای آن تصریف نمی‌شدند. این طبقهٔ آخِر نیز بعدها به طبقات دوگانهٔ حروف اضافه و حروف ربط تقسیم شدند (*همان*: ٧٤).

> تراخس برای کلمه به وجود هشت طبقه پی‌برد (اسم، فعل، وجه وصفی، حرف ربط، حرف اضافه، حرف تعریف، ضمیر، قید) ... تراخس حرف اضافه را چنین تعریف می‌کند: بخشی از کلام است که در ترکیب و در نحو پیش از کلمات دیگر آورند (*همان*: ۸۷–۸۸).

از نقل‌قول بالا این‌گونه برمی‌آید که گرچه تشخیص حرف اضافه به زمان‌هایی بس کهن برمی‌گردد؛ دیرتر از دیگر اقسام کلام شناخته شده است و چنین می‌نماید که به اندازهٔ دیگر عناصر زبانی مورد توجه واقع نشده است.

در زبان‌شناسی نوین اهمیت این جزو کلام بیش‌ازپیش است. با گسترش پژوهش‌های زبان‌شناسی، همهٔ اجزای کلام از زاویه‌های گوناگون بررسی شده‌اند. در این میان لیبر (2004: 103-108) با درپیش‌گرفتن رویکرد تجزیه‌مداری، از توجّه به این جزو نیز غافل نمانده و آن را در ردیف دیگر اجزای کلام و به‌اندازهٔ آن‌ها مهم دانسته است. او بر این باور است که حرف اضافه مانند دیگر عناصر زبانی دارای اسکلت و بدنهٔ معنایی است.

این پژوهش در پی آن است که به چند پرسش پاسخ دهد: ۱. ویژگی‌های معنایی حروف اضافهٔ زبان فارسی چیست؟ ۲. آیا مؤلفه‌های معناییِ مشترکی با دیگر عناصر زبانی دارند؟ ۳. چگونه می‌توان آن‌ها را برپایهٔ مؤلفه‌های معنایی دسته‌بندی کرد؟ فرضیهٔ این نوشتار این است که حروف اضافه دارای مؤلفه‌هایی معنایی‌اند که بر مکان و مسیر دلالت می‌کنند و این مؤلفه‌ها در مقولهٔ فعل نیز یافت می‌شوند که بر پایهٔ این‌ها می‌توان حروف اضافه را دسته‌بندی کرد.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

ساختار این نوشتار چنین است: پس از مقدمه، در بخش دوم، پیشینهٔ بررسی‌ها ارائه و دیدگاه‌هایی دربارهٔ حرف اضافه بیان می‌شود. در بخش سوم، نظریهٔ ارائه‌شدهٔ لیبر آورده می‌شود. بخش چهارم، به تحلیل حروف اضافهٔ فارسی، براساس نظریهٔ لیبر می‌پردازد و سرانجام بخش پنجم، دربرگیرندهٔ دستاورد این بررسی است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

همهٔ دستورنویسان بخشی را به حرف اضافه اختصاص داده‌اند. ویژگی همهٔ این بررسی‌ها این است که یا هیچ توجهی به محتوای معنایی این عنصر زبانی نکرده‌اند یا به‌صورت گذرا، کلّی و مبهم به معنای آن‌ها اشاره کرده‌اند. صادقی دیدگاه آندره مارتینه را دربارهٔ حروف اضافه چنین بیان می‌کند:

> مارتینه حروف اضافه و حروف ربط را نقش‌نما می‌داند و به باور او نقش‌نما عبارت است از هر تکواژه یا کلمه یا گروهی که برای نشان دادن نقش و رابطهٔ جزئی از جمله با خود جمله یا هستهٔ مرکزی آن یعنی محمول یا مسند و یا با هر جزء دیگری به‌کار رود. برای نمونه در جملهٔ *با حسن می‌آیم*، *با* نشاندهندهٔ نقشِ *حسن* و رابطهٔ آن با *می‌آیم* است. یا در جملهٔ *اگر محمّد بیاید، من می‌آیم*، *اگر* نمودار *نقش محمد آمد* و رابطهٔ آن با جملهٔ اصلی است (صادقی، ١٣٤٩: ٤٤١).

در نقل‌قول بالا در مقایسه با دیدگاه لیبر تا اندازه‌ای به معنای حروف اضافه اشاره شده است؛ امّا صادقی در ادامه، به معنای آن‌ها بیشتر توجه می‌کند:

> سه حرفِ *از*، *به*، *تا* ازنظر منطقی و معنایی دارای رابطه‌ای نزدیک‌اند. *از*، نقطهٔ عزیمت (زمان و مکان)، *به*، جهت و حرکت و *تا*، مقصد و انتهای حرکت را نشان می‌دهد. *در*، فضای سه بعدی را نشان می‌دهد و به همین مناسبت در مورد زمان نیز به‌کار می‌رود، درصورتی‌که *بر*، موقعیت و وضعیت در فضای دو بعدی را می‌نماید و به‌هیچ‌وجه در مورد زمان استعمال نمی‌شود (*همان*: ٤٤٤).

این نقل‌قول، اشاره به همان بخشی از معنای حروف اضافه است که لیبر آن را بدنهٔ معنایی می‌نامد؛ امّا این تمام ماجرا نیست و حروف اضافه بخش مهم‌تری نیز دارند.

از میان دستورنویسان، وفایی دربارهٔ حروف اضافه چنین می‌نویسد:

> حرف که جمع آن حروف و احرف است در لغت به معانی زیر آمده است: یکی از حروف هجا، واحد گفتار که همان کلمه باشد و بالاخره کلماتی که به‌تنهایی فاقد معنی هستند؛ ولی پس از

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

پیوستن به کلمهٔ بعدی افادهٔ معانی مختلفی می‌کنند (وفایی، ۱۳۵۵: ۵۱).

او با توجه به جملاتی از المنجد[۳] چنین نتیجه می‌گیرد و می‌نویسد: «دستورنویسان فارسی عملاً از نحو عربی متأثّر شده و معنی اخیر حرف را انتخاب کرده‌اند که به‌تنهایی دارای معنی مستقلی نبوده و با پیوستن به کلمهٔ بعدی معانی گوناگونی از آن مستفاد می‌شود» (*همان*: ۵۲)

او معنیِ مستقل نداشتنِ حروف اضافه را به دستورنویسان- به تقلید از دستورنویسان عرب ــ نسبت می‌دهد؛ ولی خود در ادامه این نکته را تأیید می‌کند:

> حروف اضافه با اینکه به‌تنهایی دارای معنی مستقلی نیستند؛ ولی دارای مفاهیمی از قبیل: ابتدا، انتها، ظرفیت، تشبیه، استثنا و امثال آن هستند و کلمه یا عبارتی را به جمله نسبت داده و آنها را متمم مفهوم فعل قرارمی‌دهند و اضافه در لغت به معنی نسبت دادن است (*همان*: ۵۲-۵۳).

اگر حروف اضافه دارای مفاهیمی مانندِ ابتدا، انتها و نمونه‌های آن‌اند، چگونه می‌توان آن‌ها را بی‌معنی دانست؟ پرسش کلیدی‌تر اینکه چگونه ممکن است عنصری بی‌معنی، اگر خود دارای معنی نباشد در همراهی با عناصری دیگر معنی به‌دست‌آوَرَد؟

کلباسی (۱۳۸۰ :۲۹-۳۲) اجزای کلام را در فارسی هشت می‌داند (اسم، صفت، فعل، قید، ضمیر، عدد، صوت و حروف) و حروف را کلماتی می‌داند که نقش دستوری کلمات دیگر را نشان می‌دهند؛ ولی خود به‌تنهایی به‌کار نمی‌روند. این نوع کلمات «نقش‌نما»[۴] نیز نامیده می‌شوند، مانند حروف اضافه، حروف ربط، حروف معرفه، نکره و ندا.

آیا به‌تنهایی به‌کارنرفتنِ این عناصر به معنای بی‌معنی بودن آن‌ها است؟ آیا بیان نقش واژه‌هایِ دیگر نمی‌تواند به معنی معنامندی باشد؟ آیا نسبت‌دادن (اضافه)، ربط‌دادن، معرفه و نکره‌کردن و ندایی‌کردن نمی‌تواند نوعی معنی باشد؟ درهرصورت کلباسی هم وارد جزئیات محتوای معنایی این عناصر نشده است.

گلفام (۱۳۸٦: ٦۳۷) بهترین ملاک برای مقوله‌بندی واژه‌ها را ملاک توزیعی می‌داند؛ اگرچه به‌کارگیری ملاک‌های توزیعی را دربارهٔ حروف اضافه کار چندان ساده‌ای نمی‌داند؛ زیرا این مقولهٔ واژگانی مانند مقولات دیگر نمی‌تواند در فرایندهای ساختواژه‌ای (صرفی) دخالت کند و عناصری به شکل پیشوند یا پسوند نمی‌تواند به آن‌ها افزوده شود.

بیشترین پژوهش‌ها دربارهٔ حرف اضافه، در زبان‌شناسی نوین در رویکرد شناختی انجام شده است (مانندِ نقی‌زاده، ۱۳۸٤؛ گلفام و یوسفی‌راد، ۱۳۸۸؛ گلفام و دیگران، ۱۳۸۸؛ سراجیان

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

اردستانی، ۱۳۸۹؛ راسخ‌مهند، ۱۳۸۹؛ زاهدی و محمدی زیارتی، ۱۳۹۰؛ مختاری و رضایی، ۱۳۹۲). ویژگی مشترک همهٔ این پژوهش‌ها این است که معانی گوناگون هر حرف اضافه با یکدیگر یک شبکهٔ معنایی می‌سازند که در آن معنای اصلی به‌عنوان نمونهٔ اعلا درنظر گرفته می‌شود و سایر معانی حروف اضافه به‌گونه‌ای، با این معنی اصلی ارتباط دارند.

گلفام و یوسفی‌راد (۱۳۸۸:۱٦۷–۱۷۹) این‌گونه گفته‌اند:

> ارائهٔ یک فهرست طولانی از معانی برای حروف اضافهٔ مکانی ــ که تلویحاً به معنای آن است که این معانی با هم ارتباطی ندارند ــ روشی ناکارآمد است. روش کارآمدتر ارائهٔ شبکهٔ معانی مرتبط و مبتنی‌بر معنای نوع نخست[٥] است. معانی حروف اضافه نتیجهٔ تجربیات روزمرهٔ فیزیکی ما در جهان و مفهوم‌سازی ما از این تجربیات است.

مختاری و رضایی (۱۳۹۲) نیز ازدیدگاهِ شناختی حرف اضافهٔ «با» را بررسی کرده و نمودار ۱ را برای معانی آن ارائه کرده‌اند. زاهدی و محمدی زیارتی (۱۳۹۰) نیز همین حرف اضافه یعنی «از» را در همین چارچوب بررسی کرده و به نتیجهٔ مشابهی دست یافته‌اند. مقالهٔ راسخ‌مهند (۱۳۸۹) نیز دربارهٔ حروف اضافهٔ مکانیِ ***فرهنگ سخن*** است و مهم‌ترین نتیجه‌ای که او گرفته و به بحث این پژوهش ارتباط دارد، این است که: «حروف اضافه، براساس دیدگاه شناختی، دارای معانی مرکزی و حاشیه‌ای هستند. معانی حاشیه‌ای عموماً حاصل بسط استعاری معانی مرکزی‌اند» (*همان*: ٦٤).

آنچه این پژوهش‌ها را از دیدگاه‌های دستورنویسان متمایز می‌کند، این است که در زبان‌شناسی نوین برای حروف اضافه معنی قائل‌اند و معانی گوناگون آن‌ها با یکدیگر ارتباط دارند؛ یک معنی اصلی یا مرکزی که نمونهٔ اعلا خوانده می‌شود و معانی دیگری که به‌گونه‌ای با آن ارتباط دارند و درواقع معنیِ گسترش یافته یا استعاریِ آن‌اند که این معانی را ــ چه انتزاعی باشد چه فیزیکی ــ بافت مشخص می‌کند.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

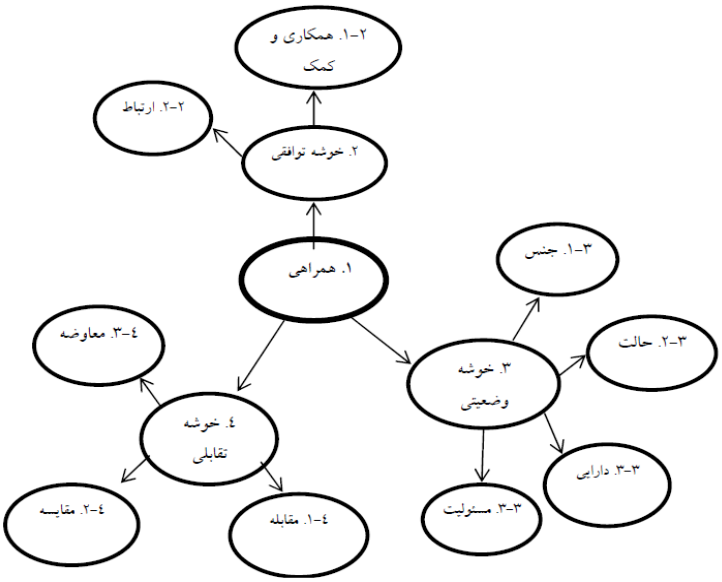

نمودار ۱ شبکهٔ معنایی حرف اضافهٔ «با» (مختاری و رضایی، ۱۳۹۲: ۹۱)

تفاوت این نوشتار با آثار پیشین در این است که آثار پیشین به بررسی انفرادی شماری چند از حروف اضافه پرداخته‌اند. درحالی‌که این پژوهش بخش فراوانی از حروف اضافه را برپایهٔ مؤلفه‌های معنایی، بررسی و دسته‌بندی کرده است.

۳. چارچوب نظری

در نظریهٔ لیبر، هر عنصرِ واژی ازلحاظ معنایی از دو بخش اسکلت دستوری/ معنایی[۶] یا به‌اختصار اسکلت و بدنهٔ کاربردی/ معنایی[۷] یا به‌اختصار بدنه؛ و هر اسکلت از یک یا چند مؤلّفهٔ معنایی[۸] و یک یا چند موضوع[۹] تشکیل می‌شود. در اشتقاق و ترکیب، این موضوع‌ها از رهگذر اصلی به نام اصل هم‌نمایگی[۱۰] به هم پیوند می‌خورند. در زیربخش ۳-۱ مؤلفه‌ها و در زیربخش ۳-۲ اسکلت معنایی بیان می‌شود؛ اما چون اصل هم‌نمایگی با ساخت ترکیب و اشتقاق پیوند

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

دارد، از بحث دربارهٔ آن خودداری می‌شود.

۱-۳. مؤلفه‌های معنایی

لیبر (2004) درمجموع شش مؤلّفهٔمعنایی ارائه داده و تأکید کرده است که برای توصیف عناصر واژی، این شمار به‌هیچ‌وجه کافی نیست. او با استفاده از آن‌ها عناصر واژی را به سه گروه تقسیم می‌کند: گروه اوّل، مادّه/ شیئ/ جوهر[۱۱]، گروه دوّم، موقعیّت[۱۲] و گروه سوم روابط[۱۳]. گروه اوّل مربوط به اسم، گروه دوّم مربوط به فعل و صفت و گروه سوّم برای توصیف حروف است. لیبر (80 :2009) [درجه‌پذیر][۱٤] را نیز به مؤلفه‌های معنایی افزوده است. در این نوشتار تنها مؤلفه‌هایی ارائه شده‌اند که در تحلیل و دسته‌بندیِ حروف اضافه به‌کار رفته‌اند. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از:

[+/-**پویا**][۱٥]: این مؤلفه، معنای یک موقعیت یا رویداد را می‌رساند و به‌تنهایی مقولهٔ معنایی موقعیت را توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن نشان‌دهندهٔ یک رویداد یا یک فرایند است و ارزش منفی آن نشان‌هندهٔ یک وضع است؛ مانند:

۱. نویسنده [+مادّه، پویا ([ ]،[ ])] ([ ] نمایانگر موضوع است).

[+/-**وجرا**][۱٦] (وضع یا جایگاه رویدادی استنباطی)[۱۷]: فرض‌کنید Ø متغیّری باشد که دامنهٔ وضع‌ها و جایگاه‌ها باشد و X موضوع آن. همچنین فرض‌کنید i نشان‌دهندهٔ جایگاه یا وضعِ اوّلیه باشد و f نشان‌دهندهٔ آخرین جایگاه یا وضع و j,.....,k وضع‌ها و جایگاه‌های میان آن‌ها. افزودن مؤلّفهٔ [وجرا] به اسکلت، برابرِ جزءِ معنایی زیر است:

2. $[ø_i(x), ø_j(x), \ldots\ldots, ø_k(x), ø_f(x)]$

به‌عبارت‌دیگر افزودنِ مؤلفهٔ [وجرا]، منجربه افزوده‌شدنِ توالی مکان‌ها/ حالات می‌شود. افزون‌بر این، اگر ارزش این مؤلفه مثبت باشد، می‌توانیم استنباط کنیم که:

3. $[+IEPS],\ i \neq f \wedge ø_{j,k} \notin f \rightarrow ø_i < ø_j \ldots. < ø_k < ø_f$

به زبان ساده، اگر مؤلفهٔ [وجرا] مثبت باشد آنگاه یک توالی از وضع‌ها و جایگاه‌ها موجود خواهد بود، آن‌چنان‌که در هر نقطه‌ای میان آغاز و پایان توالی وضع/ جایگاه، پیشرفت و تداومی به سوی وضع/ جایگاه پایانی روی‌می‌دهد. اگر مؤلفهٔ [وجرا] منفی باشد، نمی‌توان دربارهٔ تداوم و پیشرفت وضع/ جایگاه نتیجه‌ای گرفت. افزوده‌شدنِ مؤلفهٔ [وجرا] به اسکلتِ عنصرِ واژی

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

منجربه افزوده‌شدنِ جزءِ مسیر[۱۸] می‌شود. اگر در یک عنصرِ واژی مؤلّفهٔ معنایی [وجرا] وجود نداشته باشد، مفهوم مسیر نیز در آن عنصر واژی موجود نخواهد بود. وجود مؤلفهٔ معنایی [+وجرا] نشانگرِ مسیر مستقیم و وجود مؤلفهٔ معنایی [–وجرا] نشان‌دهندهٔ مسیرِ اتفاقی و غیرمستقیم است؛ مانند:

٤. قدم زدن [+پویا، –وجرا ([ ]،[مسیر])]، صعود کردن [+پویا، +وجرا([ ]،[مسیر])].

[+/–**مکان**][۱۹]: عناصر واژی دارای این مؤلفه، عناصری‌اند که موقعیّت یا مکان در زمان یا فضا به آن‌ها مربوط است. عناصری که این مؤلفه را ندارند، مفهوم موقعیّت یا مکان برای آن‌ها بی‌ارتباط است. عنصری که این مؤلفه را دارد، مکان یا موقعیت به آن مرتبط است؛ مانند نمونهٔ ٥.

٥. ماندن [–پویا، +مکان ([ ])].

برای فهم بهتر این مؤلفه، باید یادآورشد که موقعیت یا مکان در زمان یا فضا تنها مربوط به موارد فیزیکی نیست؛ بلکه موارد و عناصر انتزاعی را نیز دربرمی‌گیرد. برای نمونه، همان‌طورکه در ادامه خواهد آمد، در اسکلت معنایی حرف اضافهٔ بی‌مؤلفهٔ [–مکان] است که نشانگر نبودِ چیزی یا معنایی مانند پول و مادیات یا ویژگی‌هایی انتزاعی مانند شعور و درک و زیبایی و ... است.

۲-۳. اسکلت معنایی و بدنهٔ معنایی

مؤلفه‌های معنایی، بیانگر نقش معنایی عناصر واژی‌اند. همهٔ عناصر واژی موضوع نیز دارند. بنابراین مجموعهٔ یک یا چند مؤلفهٔ معنایی و یک یا چند موضوع، اسکلت معناییِ عنصر واژی را تشکیل می‌دهند. هر عنصر واژی حتّی وند نیز اسکلت معنایی دارد، مانند:

٦. دانستن [–پویا ([ ]، [ ])].

این عنصر واژی دارای مؤلفهٔ [–پویا] و دو موضوع است.

٧. پایین آمدن [+پویا، +وجرا ([ ]، [مسیر])].

این اسکلت نشان می‌دهد که عنصر واژی دو مؤلفهٔ معنایی و دو موضوع دارد. مؤلفهٔ اوّل پویایی و وجود فرایند یک عمل را در این عنصر نشان می‌دهد و مؤلّفهٔ دوم سیر انجام عمل را. مثبت‌بودنِ این مؤلفه نشان می‌دهد که سیر انجامِ عمل دارای یک آغاز و پایان است و آغاز و پایانِ آن بر یکدیگر منطبق نیستند. در موضوع دوم واژهٔ »مسیر« می‌آید؛ زیرا این موضوع به

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

هنگام انجامِ نقشِ خود، مسیری را طی می‌کند.

لیبر (82 :2009) تأکیده کرده است که بدنهٔ معنایی عنصر واژی نیز در نقش معنایی آن تأثیر دارد. به باور او، برخلاف اسکلت ــ که تجزیه‌پذیر است، یعنی از مؤلفه‌های معنایی درست شده ــ بدنه جامع و کلی است و از نخستی‌های معنایی ساخته نشده است، شاید تا حدودی صوری باشد و بتوان آن را به‌صورت قرارداد درآورد. بدنه شامل دانش فرهنگی و ادراکی است که نمود واژی اندازه و جسم عنصر واژی را می‌سازد. بدنه بسیاری از جنبه‌های معنایی مانندِ ساختار مادّی، ساختار نقش، جهت، شکل، اندازه، رنگ، بعد، منشأ، هدف، کارکرد و ... را دربردارد. او عنصر واژی را به یک کالبد همانند می‌کند و می‌گوید:

> اسکلت، پایه و اساس هر آن چیزی است که ما دربارهٔ واژه و تکواژ می‌دانیم و این همان چیزی است که امکان گسترش واژه‌ها را از طریق فرایندهای واژه‌سازی به ما می‌دهد. بدنه روی این پایه قرار می‌گیرد. ... بدنه در یک عنصر واژیِ زنده، باید موجود باشد. بدنه در طول زیستِ یک عنصر واژی تغییر می‌کند؛ ممکن است وزن ازدست بدهد یا وزنش افزوده شود؛ اما اسکلت خیلی کمتر در معرض تغییر است (*Ibid*: 10).

او بدنه را شامل دو لایه می‌داند. یک لایه را به ماهیچهٔ بدن تشبیه می‌کند که نسبتاً ثابت است و لایهٔ دیگر را به چربی بدن همانند می‌کند که به‌سادگی کم‌وزیاد می‌شود. منظور او این است که بدنهٔ معنایی هر عنصر زبانی را می‌توان شامل دو لایه دانست: لایه‌ای که نسبتاً نظام‌مند و در دانش زبانیِ گویشوران تقریباً ثابت است. دیگری لایه‌ای که نمی‌توان به‌صورت نظام‌مند ارائه داد و از گویشوری به گویشور دیگر متغیر است. با ذکر نمونه‌هایی از لیبر (83 :2009) این بخش نیز به پایان می‌رسد.

۸. نویسنده [+مادّه، پویا ([ ]، [ ])] <+جاندار> <+انسان> <نقش> { برای انتشارات می‌نویسد، ...}

۹. تختخواب [+مادّه ([ ])] <-جاندار> <+مصنوعی> <سه‌بعدی> <افقی> <نقش> {برای خوابیدن، سطح راحتی‌دارد، ...}

نمونه‌های ۸ و ۹ هرکدام دارای سه بخش است: اسکلت معنایی که شامل مؤلفه و موضوع است. دو بخش دیگر بدنهٔ معنایی است. لایهٔ نخست، بدنهٔ معنایی ــ که درون < > قرار داده شده ــ دارای مؤلفه‌هایی نظام‌مند است و لایهٔ دوم اطلاعاتی کلی را نشان می‌دهد و درونِ {} قرار دارد.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۴. تحلیل

در این نظریه در سطح نخست، حروف اضافه یا گروه روابط به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی که مؤلفه‌های [مکان] و [وجرا] به آن‌ها مربوط نمی‌شود؛ به این معنی که از آن‌ها مفهوم فضا، مکان یا فاصله ــ نه به‌صورت عینی، نه به‌صورت انتزاعی ــ برداشت نمی‌شود. بنابراین در اسکلت معناییِ آن‌ها چنین مؤلفه‌هایی یافت نمی‌شود. برای نمونه «دربارهٔ»، «به‌عنوان»، «علی‌رغم»، «برای» و ... . لیبر به توصیف این عناصر نپرداخته است؛ زیرا بر این باور است که هنوز در نظریهٔ او مؤلفه‌های معنایی برای توصیف آن‌ها وجود ندارد. او این گروه را نامکانی[۲۰] نامیده است.

در سطح دوم گروهی از حروف اضافه قراردارند که مؤلفه‌های [مکان] و [وجرا] به آن‌ها مربوط می‌شود. این دو مؤلفه برای توصیف موقعیت یا مکان در زمان یا فضا به‌کارمی‌روند؛ البته همان‌طورکه در بیان مؤلفهٔ مکان اشاره شد، زمان، فضا یا حجم می‌تواند انتزاعی نیز باشد. در این سطح حروف اضافه به دو دسته تقسیم می‌شوند: آن‌هایی که دارای مؤلفهٔ [مکان]اند و آن‌هایی که مؤلفهٔ [وجرا] دارند.

می‌دانیم که برای بیان ویژگیِ دارا بودن خط سیر، مؤلفهٔ [وجرا] به‌کار می‌رود. از معنای حروف اضافهٔ مکانی‌ای که مؤلفهٔ [وجرا] به آن‌ها مربوط می‌شود، مفهوم یک خط سیر یا مسیر، در حجم یا فضای عینی یا انتزاعی برداشت می‌شود. این دسته خود به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروهی که مؤلفهٔ [+وجرا] دارند، مانند نمونه‌هایِ «به سویِ»، «به طرفِ»، «از»، «به» «داخلِ»، «از میانِ»، «ازعرضِ»، «در طولِ» و ... و گروهی که مؤلفهٔ [−وجرا] دارند مانند «به دورِ»، «پس‌وپیش»، «به‌جلووعقب»، «به‌بالاوپایین» و ... .

وجود مؤلفهٔ معنایی [+وجرا]، نشانگرِ مسیری است که آغاز و پایان آن، مشخص و نامنطبق بر یکدیگر است و وجود مؤلفهٔ معنایی [−وجرا] نشانگرِ مسیرِ اتفاقی و با آغاز و پایانِ نامشخص است. بنابراین در هر دو حالت، مفهومِ مسیر از عنصر زبانی برداشت می‌شود. در عنصر دارای [+وجرا] ــ چه حرف اضافه باشد چه فعل[۲۱] ــ خط سیر مستقیم یا نامستقیمی وجود دارد که آغاز و پایانش بر یکدیگر منطبق نیستند؛ امّا در عنصر دارای [−وجرا]، دربارهٔ رابطهٔ میان آغاز و پایان مکان، موضوع یا سیر مستقیم یا غیرمستقیم آن چیزی برداشت

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نمی‌شود؛ اگرچه مفهومِ جزءِ مسیر، نشانگرِ وجود خطِ‌سیر است. برای تفهیم بهتر موضوع چند نمونه فعل آورده می‌شود که در آن‌ها [وجرا] به‌کاررفته است؛ زیرا درک آن در افعال آسان‌تر است و همچنین این مؤلفه فرامقوله‌ای است. از هر دو دسته از محمول‌های ١٠و ١١ مفهوم جزءِ مسیر یا خطِ‌سیر برداشت می‌شود[٢٢]؛ بنابراین هر دو دسته، ذرهٔ معنایی [وجرا] را دارند.

١٠. الف) یک نفر از صخره های کوه بالا رفت. ب) قسمتی از آب دریا بخار می‌شود.

١١. الف) با این هوای خوب، دو ساعت باهم قدم زدیم. ب) رنگ صورتش تغییر کرد.

در محمول‌های ١٠ خطِ‌سیر، کاملاً مشخص است و آغاز و پایان این خطِ‌سیر بر یکدیگر منطبق نیستند. کسی که از کوه بالا می‌رود، یعنی پس از رویداد محمول، در جایِ آغازین خود قرارنمی‌گیرد و همین‌طور آبی که بخار می‌شود؛ امّا در نمونه‌های ١١، اگرچه خط سیر هست؛ آغاز و پایان آن نامشخص است و ممکن است آغاز و پایان آن بر یکدیگر منطبق باشند یا نباشند. در ١١. ب خطِ‌سیر و تغییر، انتزاعی و زمانی است. برای مقایسه و درک بهتر، اسکلت معنایی افعال «بالارفتن» و «تغییرکردن» آورده می‌شود:

١٢. بالا رفتن [+پویا، +وجرا ([ ]، [مسیر])]

١٣. تغییرکردن [+پویا، –وجرا ([مسیر])]

از این اسکلت‌های معنایی برمی‌آید که بالارفتن دو موضوع دارد: «آن‌ها» و گروه حرف‌اضافه‌ایِ «از کوه». نیز این فعل یک کنش پویا است نه ایستا و خط سیری دارد که آغاز و پایانش برهم منطبق نیستند (به دلیل داشتن مؤلفهٔ [+وجرا])؛ امّا «تغییرکردن» یک موضوع دارد: رنگ (صورت). این فعل نیز یک کنش پویا است نه ایستا؛ زیرا عملی انجام می‌گیرد. آغاز و پایانِ خط سیرِ این کنش بر یکدیگر منطبق نیستند؛ امّا چون دربارهٔ نقطهٔ پایانش چیزی برداشت نمی‌شود، مؤلفهٔ [–وجرا]) برای آن درنظرگرفته می‌شود. در ادامه به حروف اضافهٔ دارای همین مؤلفه‌ها پرداخته می‌شود.

در نمونه‌های ١٤ حروف اضافه دارای مؤلفهٔ معنایی [+وجرا] و در نمونه‌های ١٥ مؤلّفهٔ معناییِ حروف اضافه، [–وجرا] است.

١٤. الف) سه راکت به‌سوی ساختمان شلیک کردند. ب) آن‌ها از عرضِ رودخانه گذشتند. پ) سینا به داخل اتاق می‌رفت.

١٥. الف) پرندگانی در آن اطراف پرواز می‌کنند. ب) دست‌ها را به‌جلووعقب حرکت دهید. پ) ما به دورِ شهر می‌گشتیم.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

در حرف اضافه‌های نمونه‌های ١٤ همان مفهومی برداشت می‌شود که از فعلِ شمارهٔ ١٢ استنباط می‌شود؛ زیرا در هر دو دسته [+وجرا] وجود دارد. همین‌طور در حرف اضافه‌های نمونه‌های ١٥ همان مفهومی برداشت می‌شود که از فعل شمارهٔ ١٣ استنباط می‌شود؛ زیرا هر دو دسته [–وجرا] دارند. بنابراین می‌توان برای حروف اضافهٔ نمونه‌های ١٤ و نمونه‌های دیگری مانند: «به»، «به(درون)»، «از»، «تا» و ... اسکلت معنایی شمارهٔ ١٦ و برای حروف اضافهٔ نمونه‌های ١٥و نمونه‌هایی مانند: «پس‌وپیش»، «به‌جلووعقب»، «بالاوپایین» اسکلت معناییِ شمارهٔ ١٧ را ارائه کرد:

١٦. به‌سویِ، از عرضِ، به‌داخلِ		[+وجرا ([ ]،[ ])]

١٧. در اطرافِ، به دورِ، به‌جلووعقب		[–وجرا ([ ]،[ ])]

همان‌طورکه از اسکلت معنایی این حروف اضافه برمی‌آید، همهٔ آن‌ها دو موضوع دارند. موضوع‌هایِ «به‌سویِ»، «سه راکت» و «ساختمان» و موضوع‌های «ازعرضِ» و «به‌داخلِ» نیز به‌ترتیب عبارت‌اند از: «آن‌ها» و «رودخانه»، «سینا» و «اتاق». ناگفته پیداست که در این موارد حروف اضافه با افعال، موضوع مشترک دارند. موارد گفته‌شده در نمونه‌های ١٤، در نمونه‌های ١٥ نیز صادق است؛ یعنی همگی دارای دو موضوع‌اند و با فعل موضوع مشترک دارند. به باور سوانونیس[٢٣] (2004: 7) در ساختارهایی مانند نمونهٔ ١٨، موضوع رویدادیِ محمول یعنی «خوردن» یکی از موضوع‌های حرف اضافه نیز به‌شمار می‌رود.

١٨. من در آشپزخانه یک سیب خوردم.

خوردن سه موضوع دارد: ١. موضوع بیرونی (من)، ٢. موضوع درونی (سیب) و ٣. موضوع رویدادی، که بر رویداد یا کنش «خوردن» دلالت می‌کند. موضوع رویدادی موضوع بیرونی «در» نیز هست؛ زیرا آن عمل در آشپزخانه روی‌داده است، درست مانند موضوعِ «من» که در آشپزخانه است. بنابراین موضوع‌های «در» عبارت‌اند از: موضوع رویدادیِ محمولِ «خوردن»، «من» (موضوع بیرونی) و «آشپزخانه» (موضوع بیرونی). ازآنجا که لیبر موضوع رویدادی را در اسکلت معنایی مؤثر نمی‌داند، آن را در اسکلت معنایی نیاورده است. ما نیز به پیروی از او چنین کرده‌ایم. اکنون پرسش این است که اگر اسکلت معنایی این حروف اضافه با یکدیگر یکسان است، تفاوت آن‌ها چگونه درک یا بیان می‌شود؟

لیبر (2009 & 2004) برای هر عنصر واژی یک اسکلت معنایی و یک بدنهٔ معنایی

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

درنظرمی‌گیرد. یکسان بودن اسکلت معنایی عناصر زبانی به معنی برابر بودن نقش معنایی آن‌ها نیست. در عناصری که اسکلت معنایی آن‌ها برابر است، بدنهٔ معنایی آن‌ها باعث تمایز آن‌ها از یکدیگر می‌شود. بدنهٔ معنایی، خود دو لایه دارد، لایه‌ای که می‌توان ویژگی‌های آن‌ها را تا اندازه‌ای صوری‌سازی کرد و لایه‌ای که بسیار سیالّ و متغیر است؛ تاجایی که شاید از گویشوری به گویشور دیگر متفاوت باشد. بنابراین این لایه را شاید بتوان معنای شخصی هر گویشور از این عنصر زبانی دانست؛ اما دربارهٔ لایهٔ نخستِ بدنهٔ معناییِ حروف اضافهٔ موردبحث در بالا، در ادامه بحث خواهد شد.

دستهٔ دیگری از حروف اضافه بر مفهوم مکان، حجم یا فضای عینی یا انتزاعی دلالت می‌کنند؛ امّا این ویژگی به‌صورت خطِسیر یا وجود مسیر نیست. بود یا نبودِ این ویژگی را با ذرهٔ معنایی [مکان] نشان می‌دهیم و حروف اضافهٔ دارای این ویژگی را به دو دسته تقسیم می‌کنیم: نمونه‌هایِ «در»، «در روی»، «بر روی»، «بین»، «تا» و ... آشکارا بر مکان دلالت می‌کنند. بنابراین دارای مؤلفهٔ [+مکان]اند؛ امّا نمونه‌هایی مانندِ «منهای»، «بدون»، «به‌جز»، «به‌غیراز» و ... درواقع بر نبودِ یک ویژگی انتزاعی از نوع حجم، فضا یا مکان دلالت می‌کنند. این دسته از حروف اضافه نشانگر نوعی سلبیّت‌اند. این سلبیّت می‌تواند فیزیکی و عینی باشد، مانند نمونه‌های ١٩ یا انتزاعی مانند نمونه‌های ٢٠.

١٩. الف) متأسفانه سامان بی/ بدونِ کلاه موتورسواری می‌کند.

ب) همه آمدند منهای/ به‌جز/ غیراز/ به‌غیراز کیوان.

٢٠. الف) هیچ‌کس بی/ بدونِ دانش به جایی نمی‌رسد.

ب) او همه‌چیز دارد منهایِ/ به‌جز/ غیراز/ به‌غیراز تفکر انسانی.

تمایز معنایی حروف اضافهٔ دارای مؤلفهٔ معنایی [مکان] و [وجرا] در نحو نیز نمایان می‌شود. برای نمونه در زبان فارسی فعلی مانند «سکونت گزیدن» ــ که خود دارای مؤلفهٔ معنایی [+مکان] است ــ تنها با حروف اضافه‌ای همراه می‌شود که این مؤلفه، یعنی [مکان] را در خود دارند:

٢١. الف) آن‌ها در درون/ پشت/ جلو/ روی/ بین/ کنارِ ساختمان‌ها سکونت گزیدند.

ب)*آن‌ها به/ به‌سوی/ از/ به‌داخل/ ازمیانِ ساختمان‌ها سکونت گزیدند.

دلیل نادستوری بودنِ نمونهٔ ٢١. ب این است که حروف اضافهٔ به‌کاررفته در آن، دارای

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

مؤلفهٔ معنایی [وجرا] است که مفهوم مسیر دارد؛ درحالی‌که محمول به‌کاررفته در این جمله، این ویژگی را ندارد؛ امّا همین حروف اضافهٔ به‌کاررفته در نمونهٔ ۲۱.ب با محمولی مانند «رفتن» ــ که دارای مؤلفهٔ معنایی [وجرا] است ــ جملهٔ دستوری به‌دست می‌دهند:

۲۲. آن‌ها به/ به‌سوی/ از/ به‌داخل/ ازمیانِ ساختمان‌ها رفتند.

باز هم برای مقایسه و نشان دادن فرامقوله‌ای بودنِ این نظریه دو نمونه از افعال برای نمونه آورده می‌شود که در آن‌ها به‌ترتیب مؤلفهٔ [+مکان] و [−مکان] یافت می‌شود:

۲۳. داشتن [−پویا، +مکان ([ ]،[ ])]

۲٤. غایب بودن [−پویا، −مکان ([ ]،[ ])]

شاید اینکه «داشتن»، مؤلفهٔ [+مکان] دارد، تأمل‌برانگیز باشد؛ امّا این مؤلفه در این عنصر زبانی بر وجود یک حجم یا فضای عینی (داشتن کتاب، ماشین و ...) یا انتزاعی (داشتن عقل، عشق، احساس و ...) دلالت می‌کند و همین‌طور در غایب‌بودن بر نبودِ این فضای عینی یا انتزاعی. در نمونه‌های ۲۵ داده‌هایی بیان می‌شود که در آن‌ها حرف اضافه، مؤلفهٔ [+مکان] دارد:

۲۵. الف) کتاب بر (روی) میز است.

ب) علی در مدرسه است.

«بر(روی)» و «در» حروف اضافه‌ای‌اند که در اسکلت معناییِ خود مؤلفهٔ [+مکان] دارند و هرکدام دو موضوع دارند. داشتن این مؤلفه آشکارا بر مکانی عینی دلالت می‌کند. بنابراین، اسکلت معنایی حروف اضافه‌ای را که مؤلفهٔ [مکان] دارند، می‌توان چنین نمایش داد:

۲٦. در (درون)، در (داخل)، بر (روی)، کنار [+مکان ([ ]،[ ])]

۲۷. بی، بدون، غیرِ، به‌غیر، غیراز، جز، به‌جز، منهایِ [−مکان ([ ]،[ ])]

تقریباً همهٔ حروف اضافه، در اسکلت معنایی خود، دو موضوع دارند (برخی از حروف اضافه مانند back و away در زبان انگلیسی یک موضوع دارند): نخستینِ آن بر کسی یا چیزی دلالت می‌کند که پذیرا[۲٤] است یا در مکانی واقع شده باشد و موضوع دوم را بیرویش[۲۵] (1996: 65 quoted from Lieber, 2004: 104) مربوط[۲٦] می‌نامد که در نحو، متممِ حرف اضافه است. درواقع حروف اضافه محمول‌هایی‌اند که موضوع می‌گیرند.

دستاورد بحث ما تا کنون این بود که بر پایهٔ نظریهٔ لیبر حروف اضافهٔ زبان فارسی را می‌توان به‌صورت نمودار شمارهٔ دو دسته‌بندی کرد.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

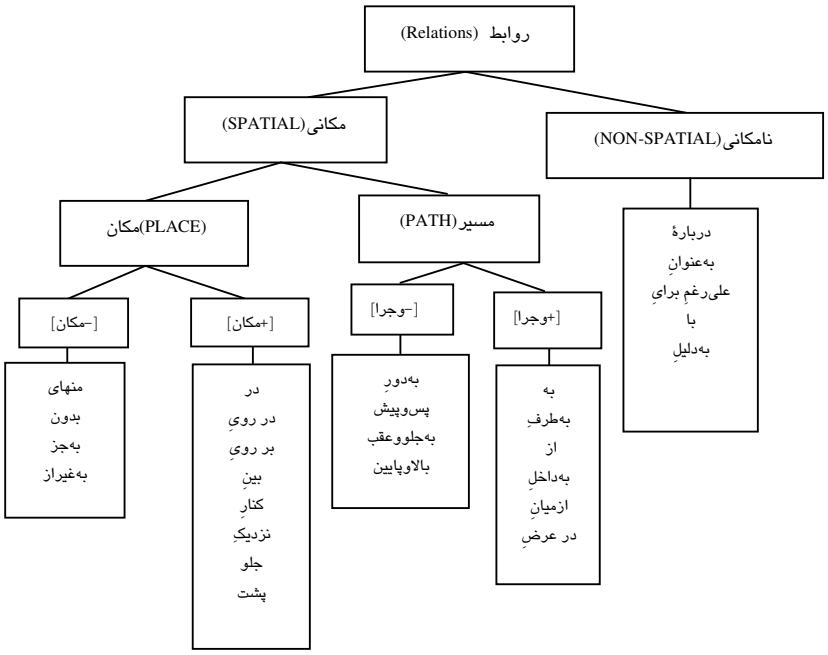

نمودار ۲ دسته‌بندی روابط (Relations) با استفاده از مشخصه‌های معنایی براساسِ لیبر (2004)

اکنون به پرسش مهم این نوشته بازمی‌گردیم که تفاوت حروف اضافهٔ دارای اسکلت معنایی یکسان و خوانش‌های گوناگون یک حرف‌اضافه در چیست؟ پاسخ این پرسش در بدنهٔ معنایی حروف‌اضافه است.

بدنهٔ معنایی اطلاعاتی کلی است که از مفهوم عنصر واژی برداشت می‌شود و در خوانش نهایی آن مؤثر است؛ امّا در نحو تأثیر ندارد و به همین دلیل در اسکلت معنایی دیده نمی‌شود. بدنهٔ معنایی حروف اضافه، بسیار ضعیف است و همین نکته باعث می‌شود که گاهی آن‌ها را بی‌معنی بدانند و همچنین باعث گسترش معنایی آن‌ها و داشتن خوانش‌های بسیار گوناگون می‌شود. بدنهٔ معنایی حروف اضافه، از لحاظ بُعدمندی یا جهت‌مندی[۲۷] موضوع‌های دومِشان (متمم) با یکدیگر تفاوت دارند. برای نمونه «به»، با موضوع دومش مانند یک نقطه رفتارمی‌کند،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

«بر» یا «(بر)روی»، به‌عنوان سطح و «در (درون)» به‌عنوان حجم. لیبر (105 :2004) در این باره نمونهٔ زیر را از زبان انگلیسی بیان می‌کند:

into the milk. onto/ The insect flew to/.28

که در آن اگرچه متمم یا موضوع درونی حروف اضافه یکسان است (the milk)، مفاهیم برداشت‌شده یا رابطهٔ میان حرف اضافه و متمم آن، متفاوت است. این خوانش‌ها به تجربهٔ گویشور، دانشِ فرهنگ‌نامه‌ای و حتی فرهنگ رایج در آن جامعه مرتبط است و جزو بدنهٔ معنایی حرف اضافه است. از دیگر مفاهیم مربوط به بدنهٔ معنایی این است که آیا رابطهٔ میانِ حرف اضافه و موضوع‌ها، سطح‌مانند است یا نزدیک شدن یا تماس. نمونهٔ زیر نیز نشان می‌دهد که از بدنهٔ معنایی حرف اضافهٔ «به»، این مفهوم برداشت می‌شود که این حرف اضافه با موضوع خود مانند یک نقطه برخورد می‌کند.

۲۹. هوشنگ به کوه می‌رود.

حرف اضافهٔ «به»، با اسم «کوه» که موضوع و در واقع متمم آن است، مانند یک نقطه برخورد می‌کند. حال آنکه حرف اضافهٔ «بر (روی)» با متمم خود به‌عنوان یک سطح برخورد می‌کند:

۳۰. الف) کتاب بر (روی) میز است.

ب) پرنده بر(روی) درخت است.

از حرف اضافهٔ «درامتدادِ»، این مفهوم برداشت می‌شود که متمم آن خطی است؛ برای نمونه تفاوت مفهوم استنباطی از جمله‌های زیر بیانگر نوع رفتار حروف اضافه با متمم «آب» است که در همه یکی است:

۳۱. الف) او در امتدادِ رودخانه قدم‌زد.

ب) او در رودخانه قدم‌زد.

پ) او به‌سوی رودخانه قدم‌زد.

«در امتدادِ»، با «رودخانه»، به‌عنوان یک طول؛ «در»، به‌عنوان حجم و «به‌سویِ»، به‌عنوان یک نقطه رفتار می‌کند. به باور لیبر (105 :2004) شماری از حرف‌اضافه‌ها ازلحاظ نقطهٔ کانونیِ استنباطی[۲۸] با یکدیگر تفاوت دارند. او برای تفهیم این اصطلاح از دو حرف اضافهٔ «به» و «از» استفاده می‌کند. هر دو حرف‌اضافه دارای مفهومی‌اند که مسیر در آن‌ها هست. حرف اضافهٔ

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

«به»، به یک نقطه ختم می‌شود؛ امّا «از»، با یک نقطه آغاز می‌شود. «به» تداوم مسیر به نقطهٔ پایانی را نشان می‌دهد. حال‌آنکه «از»، نشانگر نقطهٔ آغازین است. او برای بیان این تمایز از نموداری مانند ۳ استفاده می‌کند که در آن P_i نقطهٔ آغازین[۲۹] و P_f، نقطهٔ پایانی[۳۰] و نقطه‌چین مسیرِ سیرِ موضوعِ متممِ حرف اضافه است.

P_i ..... P_f

نمودار ۳

از بدنهٔ معنایی بسیاری از حروف اضافه مانند «به»، «در»، «بر» و ... نقطهٔ پایانی P_f و در بدنهٔ معنایی حروف اضافه‌ای مانند «از»، «بیرون از»، و ... نقطهٔ آغازین P_i برداشت می‌شود که نشانگرِ نقطهٔ کانونیِ برداشتیِ موضوعِ متمم است.

شماری چند از حروف اضافه از لحاظ محور جهات یا محورهای مختصاتیِ فضایی با یکدیگر تفاوت دارند. برای نمونه از، «در (درون)»، و «به»، چنین مفهومی استنباط نمی‌شود؛ امّا از حروف اضافهٔ «بالاوپایین»، «بالایِ»، «پایینِ»، مفهوم محور عمودی، «از عرضِ» یا «در عرضِ» مفهوم افقی و در برخی دیگر یک فضای سه‌بعدی در عمق برداشت می‌شود، مانند «درجلوِ»، «(در) پشتِ». نمودار زیر چنین ویژگی‌ای را نشان می‌دهد که در آن سه محور هرکدام یک نقطهٔ آغازین و یک نقطهٔ پایانی دارد.

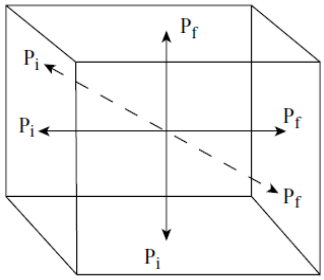

نمودار۴ نمایش بدنهٔ معنایی حروف اضافهٔ سه‌بعدی (Lieber, 2004:105)

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

جکنداف[۳۱] (1983, quoted from Liebr, 2004: 106) این موضوع را چنین ابراز می‌کند که از برخی حروف اضافه چنین برداشت می‌شود که به یک نقطه رسیده‌اند (مانند «در»، «به»)؛ درحالی‌که از برخی دیگر مفهوم نزدیک‌شدن برداشت می‌شود (مانند، «به‌سوی»، «پشت»). او دستهٔ نخست را مقیّد[۳۲] می‌نامد و لیبر همین مفهوم را با عنصری معنایی با نام حد[۳۳] بیان می‌کند. اگر ارزش این عنصر مثبت باشد، از حرف اضافه چنین برداشت می‌شود که به نقطهٔ مکانی یا کانونی رسیده و تماس ایجاد شده است. اگر منفی باشد از حرف اضافه تنها این مفهوم برداشت می‌شود که به نقطهٔ مکانی یا کانونی نزدیک شده است.

به پیروی از لیبر (2004: 107) که اسکلت و بدنهٔ معنایی شماری چند از حروف اضافهٔ انگلیسی را در یک جدول نشان می‌دهد، می‌توان این جدول را با چشم‌پوشی از تفاوت‌هایی که به بررسی نیاز دارد، برای شماری از حروف اضافهٔ فارسی نیز به‌کار بُرد.

جدول۱ معنی‌شناسی شماری از حروف اضافهٔ فارسی

حد	محور	کانون متمم	ابعاد متمم	اسکلت معنایی	حرف اضافه
مثبت	ندارد	p_f	۲	[+مکان ([ ]، [ ])]	**روی**
مثبت	ندارد	p_f	۳	[+مکان ([ ]، [ ])]	**در**
منفی	ندارد	p_f شکافته	۰	[+مکان ([ ]، [ ])]	**بین**
منفی	ندارد	p_f	۰	[+مکان ([ ]، [ ])]	**کنار**
منفی	ندارد	p_f	۰	[+مکان ([ ]، [ ])]	**نزدیک**
مثبت/منفی	عمودی	p_f	۲ یا ۰	[+مکان ([ ]، [ ])]	**بالای**
؟	عمودی	P_i	۰	[+مکان ([ ]، [ ])]	**پایین**
مثبت/منفی	عمودی	p_i	۲یا ۰	[+مکان ([ ]، [ ])]	**زیر**
منفی	عمق	p_f	۰	[+مکان ([ ]، [ ])]	**جلو**
منفی	عمق	p_i	۰	[+مکان ([ ]، [ ])]	**پشت**
منفی	افقی	p_f	۱	[+مکان ([ ]، [ ])]	**در طول**
مثبت	ندارد	p_f	۰	[+جرا ([ ]، [ ])]	**به**
منفی	ندارد	p_f	۰	[+وجرا ([ ]، [ ])]	**به سوی**

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

ادامهٔ جدول ۱

حد	محور	کانون متمم	ابعاد متمم	اسکلت معنایی	حرف اضافه
مثبت	ندارد	p_i	۰	[+وجرا ([ ]، [ ])]	**از**
مثبت	ندارد	p_f	۳	[+وجرا ([ ]، [ ])]	**به داخل**
منفی	ندارد	p_f	۳	[+وجرا ([ ]، [ ])]	**از میان**
مثبت	افقی؟	p_f	۲	[+وجرا ([ ]، [ ])]؟	**از عرض**
منفی	ندارد	p_f	_	[–وجرا ([ ]، [ ])]	**به دور**
	افقی یا عمودی؟	_	_	[–وجرا ([ ]، [ ])]	**جلو و عقب**
	عمودی	_	_	[–وجرا ([ ]، [ ])]	**بالاوپایین**

در این جدول در ستون پس از حروف اضافه، اسکلت معنایی آن‌ها بیان شده و در دیگر ستون‌ها اطلاعات مربوط به بدنهٔ معنایی آن‌ها قرار دارد. دربارهٔ اطلاعات جدول، پیش‌تر نکاتی بیان شد. نکتهٔ پایانی اینکه دربارهٔ برخی از اطلاعات هنوز نمی‌توان با قطعیت اظهارنظر کرد.

۵. نتیجه‌گیری

برخلاف باور برخی از دستورنویسان سنتی، حروف اضافه عناصری بی‌معنی نیستند که در همراهی با گروه اسمی دارای مفهوم شوند؛ بلکه این عناصر نیز همانند سایر اجزای کلام دارای نقش معنایی‌اند. به باور لیبر این عناصر درست همانند سایر عناصر زبانی، اسکلت معنایی دارند که از ذرات معنایی و موضوع ساخته شده‌اند. به‌علت دارا بودن ذراتِ معنایی [مکان] و [وجرا] ــ که نخستین آن بر مکان و دیگری بر خط سیر دلالت دارد ــ دلالت‌بر مکان و خطِ‌سیر یا مسیر از بارزترین ویژگی‌های حروف‌اضافه است. همچنین حروف اضافه همانند سایر عناصر زبانی دارای بدنهٔ معنایی‌اند که بر مواردی مانند جهت و بُعد، دوری و نزدیکی به سطح یا تماس داشتن با آن، نمود می‌یابند.

در مقایسهٔ دیدگاه لیبر و شناختگرایان می‌توان گفت که نمونهٔ اعلا همان اسکلت معنایی حرف اضافه است و صورت‌های فیزیکی یا انتزاعی دیگر صورت‌هایی با همان اسکلت معنایی و با بدنه‌های معنایی متفاوت‌اند که بافت، تجربه و دانشِ دانش‌نامه‌ایِ گویشور آن‌ها را تعیین می‌کند.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۶. پی‌نوشت‌ها

1. Lieber
2. syndesmoi

۳. الحرف جمع حروف و احرف: احد حروف الهجا و یسمی «حرف المبنی». و فی النحو: ما دل علی معنی فی‌غیره کدلاله «هل» علی معنی الاستفهام یسمی «حرف المعنی».

– الکلمه کقولهم «هذا الحرف لیس فی القاموس» ای هذه الکلمه. المنجد

4. function word
5. prototype
6. semantic/grammatical skeleton
7. semantic/pragmatic body
8. semantic features
9. argument
10. co-indexation principle
11. substance/thing/essence
12. situation
13. relations
14. [scalar]
15. [+/-dynamic]
16. [+/-IEPS]
17. inferable eventual position or state
18. path
19. [loc]=location
20. non-spatial

۲۱. فراموش نکنیم در این نظریه به‌کارگیری مؤلفه‌ها فرامقوله‌ای و بدین‌دلیل است که مؤلفهٔ [وجرا] هم برای فعل و هم برای حرف اضافه به‌کارمی‌رود.

۲۲. همهٔ داده‌ها از اینترنت گرفته شده‌اند. البته در برخی موارد تغییراتی ناچیز صورت گرفته است.

23. Svenonius
24. theme
25. Bierwisch
26. relatum
27. dimensionality
28. implied focal point
29. initial point
30. final point
31. Jackendoff
32. bounded
33. limit

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۷. منابع

- راسخ‌مهند، محمد (١٣٨٩). «بررسی معانیِ حروف اضافهٔ مکانیِ فرهنگ سخن بر اساسِ معنی‌شناسی شناختی». ***ادب پژوهی***. ش ١٤. صص ٤٩-٦٦.
- روبینز، آر .اچ. (١٣٨١). ***تاریخ مختصر زبان‌شناسی***. علی‌محمد حق‌شناس. تهران: نشر مرکز.
- زاهدی، کیوان و عاطفه محمدی زیارتی (١٣٩٠). «شبکهٔ معنایی حرف اضافهٔ فارسیِ *از* در چهارچوب معنی‌شناسیِ شناختی»، ***تازه‌های علوم شناختی***. س١٣. ش١. صص ٦٧-٨٠.
- سراجیان اردستانی، مهدخت (١٣٨٩). «بررسی چندمعنایی حرف اضافهٔ *از* در قالب نظریهٔ معنی‌شناسیِ شناختی». ***پازند***. س٦. ش ٢٢-٢٣. پاییز و زمستان. صص ٤٥-٦٣.
- صادقی، علی‌اشرف (١٣٤٩). «حروف اضافه در فارسی معاصر». ***نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز***. ش ٩٥-٩٦. پاییز و زمستان. صص ٤٤١-٤٧٠.
- کلباسی، ایران (١٣٨٠). ***ساخت اشتقاقی در فارسی امروز***. تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- گلفام، ارسلان (١٣٨٦). ***اصول دستور زبان***. تهران: سمت.
- گلفام، ارسلان و دیگران (١٣٨٨). «بررسیِ حرفِ اضافه (از) در چارچوب معناشناسیِ شناختی و مقایسهٔ آن با رویکردِ سنتی». ***فصلنامهٔ زبان و زبان‌شناسی***. ش١٠. پاییز و زمستان. صص ٨٠-٦٩.
- مختاری، شهره و حدائق رضایی (١٣٩٢). «بررسی شناختیِ شبکهٔ معنایی حرف اضافهٔ «با» در زبان فارسی». ***مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان***. دانشگاه فردوسی مشهد. ش پیاپی ٩. پاییز و زمستان. صص ٧٣-٩٤.
- نقی‌زاده، محمود (١٣٨٤). ***مقایسهٔ حروف اضافه مکانی در فارسی و انگلیسی براساس زبان‌شناسی شناختی***. پایان‌نامهٔ دکتری. به راهنمایی دکتر محمد عموزاده. دانشگاه اصفهان.
- وفایی، سید (١٣٥٥). «حروف اضافه در زبان فارسی معاصر: موارد استعمال و خصوصیات نحوی آن‌ها». ***مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز***. ش١١٧. بهار. صص ٤٩-٧٤.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

References:

- Bierwisch, M. (1996). "How much space gets into language?". In Paul Bloom, Mary Peterson, Lynn Nadel & Merrill Garrett (Eds.). *Language and Space*. (pp. 31-76). Cambridge. MA: MIT Press.
- Jackendoff, R. (1983). *Semantics and Cognition*. Cambridge. MA: MIT Press.
- Lieber, R. (2004). *Morphology and lexical semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lieber, R. (2009). "A lexical semantic approach to compounding". In Rochelle Lieber & Pavol Stekauer (Eds.) (pp. 78-104). *The Oxford Handbook of Compounding*. Oxford: Oxford University Press.
- Svenonius, P. (2004). *"Adpositions, Particles and the Arguments They Introduce*". Ms. University of TromsØ. Retrieved September 5, 2014 from Wolrd Wide Web: http//ling.auf.net/lingBuzz/000042.
- Golfam, A. & F. Yousefi Rad (2010). "A cognitive Semantic Approach to Persian Spatial Prepositions, a Pedogogical Perspective, case study: Persian preposition /dær/". *Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji*. No. 56. Special Issue. In English. Spring. pp. 167-179.
- Rasekh Mahand, M. (2010). "Meaning of locative prepositions in "Sokhan Comprehensive Dictionary": A cognitive semantic approach". *Adabpazhuhi*. No. 14. pp. 49-66 [In Persian].
- Robins, R. H. (2002). *A Short History of Linguistics.Translated by: Ali Mohammad HaghShenas*. Tehran: Nashr-e Markaz [In Persian].
- Zahedi, K. & A. Mohammadi Ziyarati (2011). "Semantic Network of a Modern Persian Preposition: "Az" in a cognitive Semantic Framework". *Advances in Cognitive*. Vol. 13. No. 13. pp. 67-80 [In Persian].
- Serajyan Ardestani, M. (2010). "The study of /AZ/ preposition polysomy (A cognitive approach)". *Pazand*. No. 22-23. pp. 45-63 [In Persian].

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- Sadeghi, A. (1970). "Prepositions in modern Persian". *The magazine of Tabriz Literature and Humanities College*. No. 95-96. pp. 441-470 [In Persian].
- Kalbasi, I. (2001). *The Derivational Structure of Word in Modern Persian.* Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies [In Persian].
- Golfam, A. (2007). *Principles of Grammar*. Tehran :SAMT [In Persian].
- Golfam, A. et al., (2009). "The Analysis of Persian Preposition /az/ within the framework of Cognitive Semantics and Comparing it with the Traditional Approach". *Language and Linguistics*. No. 10, Fall & Winter. Pp. 69-80 [In Persian].
- Mokhtari, Sh. & H. Rezaei (2012). "Cognitive study of semantic network of preposition BA in Persian". *The magazine of Zabanshenasi va Guyeshhay-e Khorasn. Ferdowsi University of Mashhad*. No. 9. pp. 73-94 [In Persian].
- Naghizadeh, M. (2005). *The Comparison of Farsi and English Spatial Prepositions based Cognitive Linguistics.* Ph.D. Thesis. Isfahan University [In Persian].
- Vafaee, S. (1976). "Prepositions in Modern Persian: Their usages and syntactic properties". *The college of Literature and Humanities' magazine*. No. pp. 117. 74-49 [In Persian].

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]